

این کتاب در بیان حقایق و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است

<p> تو معنی کنی از گریه ام ولی تو نام دلم ز وعده برگشتت قرار بگیرد بجز محض تو نشسته عابد بسیار گریه کنم که پس از تو رضا شود با سیر سکنه را نشان در کنایه خویش زمانی بدو نشستی ایلا را بنیاطر اکسیر میرحاجت میدان علی احمد خورا اگر شام بود یا یکوفه یا بیدار بکن سفارش طفت رقیه بر پیر سعد مرا اسپر سپاه نرید کردی در فتنی </p>	<p> دل شکسته ام از گریه حشیا ندارد چرا که گریه شایام هستی ندارد میان سیرت غیر گریه کار ندارد تو آن ای که باشی شود سوار ندارد که تاب دوری باب نرگوار ندارد که داغ دارو غریبت و غمگسار ندارد که طفل طاقت پیکان آبدار ندارد بیچو جد دل پر ز خون قرار ندارد که تاب سبلی شتر شام ندارد مرو که دادرسی زینب فگار ندارد </p>
--	---

این کتاب در بیان حقایق و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است

این کتاب در بیان حقایق و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است

<p> شایع است صامت نما بر روز قیامت که جز تو چشم با بنار روزگار ندارد بیان عالم ذر و قول شهادت امام </p>	
<p> در عالم ذر هستی و ذرات جو مجیا از راج استی ز کف ساقی باقی </p>	<p> در این علم خدا است بودید سرا چه پر شور شد از شایه صبا </p>

این کتاب در بیان حقایق و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است
 و در بیان اسرار و اسرار عالم غیب است

بگویند که اینها را که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است

<p>مخوم شود شد گشت در آنجا تا شد نصف ماریه انوار بر پا گلگون کفن آل حسا که و تنها بیست و سرافاده در آنجا که اربا خلیفه سخن دید در آنجا من صرا بنیاد دل نوشته با در صفیجا از سطح زمین غنچه در گنبد خضرا اندر زمین خرم آتشه والا با وعده در آنجا که در وی سده ا بنیاد سه هر قدر گشت همیا در زمین خوشه آتشه سرو پا سوراخ نمودند تن خسر و ملجا گشته و گفته اند سخن زاده طالا بنیاد غریبه بجا که آنرا زیبا غافل که کند زینب دخته تماشا</p>	<p>نوشت خدا با قدرت سند عهد از قده مهر چنان نزد خدا ماند در قنده تازه جو امان جو قدم زد بر سو نظری کردتی عرق بخونید نخل صد عباس و علی اکبر و قاسم ز دلم قهر پیر شیر خدا موج در سکه ز دو گشت و از انظار بگید افتاد بنا که ز هو ار قده سبزی ترقع بجا یون خدا را چو فرو خواند بنمود تنی با زر کاب و بر خاک دنیا طلبان روی نهادند ز هر سو باوشند و مضرب دنی و خنجر و زین با سنگ در سنان چوب عصا نیزه و شد گرم و مناجات بی سجد زین برید کلویش زها شمس شکار</p>
---	---

بگویند که اینها را که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است

۱۵۲
 اینها را که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است

بگویند که اینها را که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است
 از کتب قدیم است که در این کتاب است

درین روز از همه شیخانیان
 و حسن و حسین و علی و فاطمه
 و زینب و سید مرتضی و سید
 محمد باقر و سید محمد تقی
 و سید محمد باقر و سید محمد تقی
 و سید محمد باقر و سید محمد تقی

یکباره از برای
 زینب و سید مرتضی و سید
 محمد باقر و سید محمد تقی
 و سید محمد باقر و سید محمد تقی
 و سید محمد باقر و سید محمد تقی

<p> هر دو پچانند اما این کجا و آن کجا هر دو رخسارند اما این کجا و آن کجا هر دو سوزانند اما این کجا و آن کجا هر دو برانند اما این کجا و آن کجا هر دو پنهانند اما این کجا و آن کجا هر دو عصیانند اما این کجا و آن کجا هر دو احسانند اما این کجا و آن کجا هر دو زندانند اما این کجا و آن کجا هر دو طوفانند اما این کجا و آن کجا </p>	<p> عقد گیسوی اگر قب لیلای خوب ماه در گردون سر سالار دین اندرین قلب غیب یا خیم عصمت اگر سول خورشید و خندانگ آه زینب در کین در دوداغ شام و کوفه هر سجاده نظر دعوی اسلام و قتل شاهین هر بویه هر بارانی با حیجان تا با اطفال حسین بی پرو دنیا و شهر شام هر عابدین آب نوح و اشک چشم زینب خونین جگر </p>
---	---

۱۵۷

شادمان است از این کجا و آن کجا
 یای شادمان است از این کجا و آن کجا
 در خنده روزگار و در غم و در بلا
 قومی زینب و سید مرتضی و سید
 محمد باقر و سید محمد تقی
 و سید محمد باقر و سید محمد تقی

<p> کس در مردن بدر عصمت از دماغ حسین هر دو در مانند اما این کجا و آن کجا در علو و در لوت حیو و عقل و جمل </p>	<p> انانگه است باده فالو ابلی شدند دیدند چو رضای خدا را بیدل جان بیگانه ز خلق نمودند اختیار </p>
---	--

در کمره در دوداغ شام و کوفه هر سجاده نظر
 دعوی اسلام و قتل شاهین هر بویه
 هر بارانی با حیجان تا با اطفال حسین
 بی پرو دنیا و شهر شام هر عابدین
 آب نوح و اشک چشم زینب خونین جگر

حضرت امام حسن
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 در روز ولادت حضرت
 زین العابدین
 علیه السلام
 فرمودند که
 این فرزند من
 است که در دنیا
 و آخرت
 بر من
 برتر است

۱۵۸
 در روز ولادت
 حضرت زین العابدین
 علیه السلام
 فرمودند که
 این فرزند من
 است که در دنیا
 و آخرت
 بر من
 برتر است

علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 در روز ولادت
 حضرت زین العابدین
 علیه السلام
 فرمودند که
 این فرزند من
 است که در دنیا
 و آخرت
 بر من
 برتر است

اگر کسی سر کوبه و بیایان گذارند اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله یکرود ز شد بگرید محشر که خلق از ظلم این سجد بصحرائی سیروا مانند صحیحی کف اطفال بی تیر چون او قناد دست عطا ارشان روف سوارهای سر مال خبر سل	آنکه خلق را بحد از پنداشدند در رقه اطاعت ال زنا شدند تا روز رستخیز بگرخواستند آخر که بانوان حرم بی پوش شدند او راق جرد و خور شیرازه شدند معلوم شد بخلق که صاحبی باشند یا مال یا و حکم شرع فاش شدند
--	--

روحی لهم فداه که از یک اشاره
 اسباب نقل صامت شیرین او اند
 خطاب به جناب علی اکبر

ای نور چشم ما دوشه سیر اسلام نورسته نخل باغ شه لاهی علی آرام جان فاطمه و زینب و حسین صبح امیدواری لیلی غم نصیب اندر مسایرتب خداوند کم نریل	شبیه رسول و زاده پیغمبر اسلام سبط نبی جناب علی اکبر اسلام شمس یگانه و خلف حیدر اسلام فرمان راه دین برداور اسلام تو چون بیج و ماور تو ما جو اسلام
--	--

حضرت زین العابدین
 علیه السلام
 در روز ولادت
 حضرت زین العابدین
 علیه السلام
 فرمودند که
 این فرزند من
 است که در دنیا
 و آخرت
 بر من
 برتر است

از بس آمد و شکم ز بصر مساید
باز در کریمیا ششون و شینی بر پاست
جوس از سوز جگر نالد و گوید بملای
گر چه پایش بود از خار مقدس خورج
رود و دی شوم از طرف شام گم
کاش مسدا کسی بر علی اگر بنگام
با خیر منت گم فاسم دانا و کمانا
شب عیش جدا گشت گراز و صل عود
گر عی صغری شیرید اند که رباب
از پیر لب نشسته فراموش کند
ای صبا گوی عباس که از جا بر خیز
بعد از این نام کیزی بنده کس برش

گو تا زین مخزون ز سفر مساید
کز اسیران ه شام خبر مساید
که سکنند بر فرش پدر مساید
بهر قبر پدر باز بر سر مساید
دم لبی بر فرش پدر مساید
کی جوان مادر پیرت ز سفر مساید
نوع و سس از پی دید از سر مساید
نخل ناکامی دی باز بر سر مساید
باد و پستان پر از خو جگر مساید
میل اسادر از شوقی پر مساید
ام کلوم تو خم گشته کم مساید
که دل سوخته دی بر خبر مساید

صامت از چه گفتمی که سر و سر حسین
عابدین خوشگل و دیده تر مساید
جواب زید لم بنصرانی

انعام

۷

۱۵۹

عاشق منم که در این عالم
بهر کس که در این عالم
بهر کس که در این عالم
بهر کس که در این عالم

عاشق منم که در این عالم
بهر کس که در این عالم
بهر کس که در این عالم
بهر کس که در این عالم

عاشق منم که در این عالم
بهر کس که در این عالم
بهر کس که در این عالم
بهر کس که در این عالم

عاشق منم که در این عالم
بهر کس که در این عالم
بهر کس که در این عالم
بهر کس که در این عالم

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنين الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنات الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنات الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا

بجز غم که رسم بعد از این کجا بویاست

بهر شام بود وعده با بریم بر آست

و اگر ز معیبت خود مرس صامت بخیزد
که هست شاه شدن یقین روز جاست

گرش بدین هوای شعاع بزند
از زخمهای کاری و از داغهای دل
دشمن بر صد هزار فروغ بود و آنجا
میخواست تا ببال شهادت پرد بخند
از بهن و سماز محنت او با خیر شدند
در زیر تن داشت تا حیات با خدا
از بسکه داشت یاد خدا و ند در نظر
شد سنگ خاره آن سوز گلوی او
زیب که از بدینه روا شد بگر بلا
همه برده بود حسین گر سبکه را
لیلا اگر بگر میلا بود یا بشام
صامت ز محنت شل نشد روز و شب

از روزگار این همه خون در جگر شد
کاری بجز رضای خدا در نظر داشت
غیر از خدا پناه و معیسی دیگر داشت
بچاره تیر بر تن خود مال و پیر داشت
دین طرفه تر که خویش از خود جز داشت
آری دیگر بنیر خدا را همیر داشت
و دیگر غم برادر و فکر پسر داشت
دشمن بقلب شمر شکر اثر داشت
گو یا خیر ز آمدن این سفیر داشت
در قتلگاه بر سر خود غوغا کرده داشت
جز در و در و او کبر و الا گهر داشت
مگدم نشد که دل ز خدیگی پیر داشت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنين الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنات الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنات الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا

(۱۶۱)

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنين الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنات الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنات الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنين الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنات الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا
والمؤمنات الذين هم ائمتنا بعدنا في حرمنا

روز دست در غم زوری چنین بماند
دیر کا بست که در کج وطن گسید
روی بر خاک در شاه تخت آمدن
بی محصل حیات ابدی وقت نماند
درک این قضیه در عهد زور است
نخود این دولت جاوید مستر نشود
آب غاموش کند آتش سوزان عطفش

حرم پاره باشد که دوا میخواهد
در غری زور دست ثنا میخواهد
سر سد اسینه جدا چشم جدا میخواهد
جای درفش کن شیر خدا میخواهد
بدوی در نظر آل عیب میخواهد
در نه این مرتبه را شاه و گدای میخواهد
سلطنت سایه همون عیب میخواهد

صامتا منتظر لطف خداوند بمان
که خوشتر آنچه برای تو خدا میخواهد

خوش آن کی که سر شور که بلاد دارد
خوش آنکه از وطن خویش خجالت
خوش آنکه در هر عصر میل کرب و غنا
تحت قبه آن شاه مستجاب شود
هر دمار بود دور رسند و هماری
بر دیگر بیلا و بهین ز شاه و گدای

هوای شب سلطانین سینوا دارد
سوی رود خورشید مصطفی دارد
بی زیارت دل بسند مرضی دارد
اگر کسی طلب حاجت از خدا دارد
ز خاک در که او دیده شفا دارد
بدر که نه دین روی اتحاد دارد

بر حیات این صفت غایتی
زین غایت غایتی غایتی
زین غایت غایتی غایتی
زین غایت غایتی غایتی

بین غایت غایتی
زین غایت غایتی
زین غایت غایتی
زین غایت غایتی

(۱۶۳)

نظاره کن که علی روی کبریا دارد
بر روی من که چون نور و بیان من
زین غایت غایتی غایتی
زین غایت غایتی غایتی

زین غایت غایتی
زین غایت غایتی
زین غایت غایتی
زین غایت غایتی

از حضرتان این است که در این عالم
 هیچ کس را ندانند که در این عالم
 چه کاره است و چه کاره است
 و چه کاره است و چه کاره است

اگرش میداد در اینصورت او را
 حسن شکرش با فاطمه بود
 سرزمین دهر احمد سوی مسجد رفت
 کس شگفتی دل پر حسرت زهر انداز
 بعد احمد سکر حق نعمت وی کس نکند
 در بر وی حضرت زهرا کسی نمود با

باشکسته بکلوی ما کس ز فرب
 با طاب ظلم طوق گردن چید
 ما کجای با بسا وی پیکار نبردند
 اسفاس غمناز آن کجای پیدادند
 با شکسته غم اولاد وی دیگرند
 با خبر بعد از پدر از حالت و خبرند

بسیکه صامت فراد ابرسم زهر انداز
 کز شکر آه وی ز فرزند چشمت

در مصیبت سیده شهید اعلیٰ سلام

چه شد که در جهان سیده چو شکر است
 زورش کرده سجا ز زورش عراج
 گرفته مرد دوزن از هر طرف عزای حسین
 کسکه هست خدا نوحهای او چه
 چرا کبریا کوشی مگر نسیبانی
 چنان حال کن اکنون که در رکاب حسین

ز هر طرف بگلک از زمین خروش
 در با سوز زمین مصیبت بچی است
 علی عزای شسته سید شهید است
 که چشم مرد دوزن اندر خورشید ناپاک
 سر در غلبت پسر حسین عزیز خدا
 زمان باری در وقت زمان عاقل است

ما کجای با بسا وی پیکار نبردند
 اسفاس غمناز آن کجای پیدادند
 با شکسته غم اولاد وی دیگرند
 با خبر بعد از پدر از حالت و خبرند

(۱۶۵)

بسیکه صامت فراد ابرسم زهر انداز
 کز شکر آه وی ز فرزند چشمت

بسیکه صامت فراد ابرسم زهر انداز
 کز شکر آه وی ز فرزند چشمت

اگر چه خداوند است که بر ما رحم فرماید و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد

اگر چه خداوند است که بر ما رحم فرماید و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد

چرا جدا شدی ای جوان پسر زلمین
 تو ای جوان ز روی تاقیست از نظر من
 چو گشت مسفری ای جوانی سفر من
 خدای کم بخند سپاس ترا از سبب من
 ز قتل تو نزد سنگ کین سالی در من
 گمانند عاقبت کار ای پسر کرم من
 اگر کند دی یک آهوی از من
 زخمی کند بچکس بچشم ز من

کجائی ای علی اگر جوان زلمین
 اگر خیال تو نبود مجال ما در پیرت
 مرا غریب بگرد و بلا فکرمی دورتی
 امید داری باب اینها را فرس ما
 خدای نرم کند قلب قاتل تو که شام
 ز دوری رخ تو ای عصبای پری
 کنم دعا که کند حق نگا داری حاجت
 پس از تو در سفر شام و کوفه وقت بیا

هزار شکر که بخت بلند و خرم من
 شده بزم عزاداری تو را پسر من
 (وله ایضاً)

حایت از من بکس بر بلا کشند
 برای صحبت که سیراب از وفا کنند
 که چشم خود بمن از روی رحم و انکند
 کس که نشسته تباری بمن بجا کند

چرا به عهد خود ای کوفیان وفا کنند
 من غریب و غم مرا به عنین مجلس
 چه کرده ام من مظلوم سخنا غریب
 برای یاری من چنگی گریستید

(۱۶۶)
 صوبین است خاتم دل پشیمان
 نماز بر من نشسته کوفیان
 محو بجهان پشیمان
 زینت دل در باغ پشیمان
 عیب خندان دست در پشیمان
 سینه بزم خرم پشیمان

اگر چه خداوند است که بر ما رحم فرماید و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد
 اما ما را از آتش نجات دهد و ما را از آتش نجات دهد

این عطر صفت بسیار زیاده است
 و در وقت خوابیدن بر روی
 پیشانی بپاشند که بسیار
 مفید است و در وقت بیدار شدن
 در وقت بیدار شدن در وقت
 بیدار شدن در وقت بیدار شدن

معمولاً زردی که در کتب
 که گفته اند که در وقت
 بیدار شدن در وقت بیدار شدن

زمان حال و حرم

<p>ای تو در دلمند از اهل الفراق و اضراب و فراق تا گشت بدیل رحمت زمین جانم از دست جهان آید باز ما افتاد در دست از کار بند بدم سوخت از دماغ پدر عرصه بر خلق بدنه تنگ شد باز آتش خانه ابراهیم شد با فلک با در بهر محسوم زدند باشد از دست ساس دستم ز خون صورتم از ضرب سبلی تلخگون ساها خشم گرسنه تا زرد</p>	<p>با علی ای این عظم غم نصیب رحمت در جانم فلک زهر نفاق مرغ جانرا بر سپهر افتاده بر سپهر بر سر دایم جهان زو بسکه سنگ بر دلم از بسکه محنت بار شد از قادیان آتش کمان مانا سر مگر زمین از آتش چشم زنگ شد گرسنه در خانه ام تا فرزند تا زبانه گریبانم زدند مگر ز بوی جوع بد در دم گرسزون گرسنه از جور سپهر و ادگون گر که از تاثیر عطر خانه سوره</p>
--	--

در وقت بیدار شدن در وقت
 بیدار شدن در وقت بیدار شدن
 در وقت بیدار شدن در وقت
 بیدار شدن در وقت بیدار شدن

(۱۶۹)

در وقت بیدار شدن در وقت
 بیدار شدن در وقت بیدار شدن
 در وقت بیدار شدن در وقت
 بیدار شدن در وقت بیدار شدن

در وقت بیدار شدن در وقت
 بیدار شدن در وقت بیدار شدن
 در وقت بیدار شدن در وقت
 بیدار شدن در وقت بیدار شدن

این فواید را که از این دین
 آورده اند از آنکه در این
 دین بجا مانده است
 و از آنکه در این
 دین بجا مانده است
 و از آنکه در این
 دین بجا مانده است

شیره جان سپر خورده است آورم در لرزه عرش زود بجا جسم جان مرا بجان بجا گاه بگاری صورت قرآنی بلند	چون زبایع اسطفا بر خورده است که حسین را در روزی حال چون اجل نماید از شیخ پاک کن بروی تو رسم ای ارجمند
---	--

سنت برای نوشتن خاندان
 مختصر که جهات آن است

زبان حال زلف مطهره پیغام علیها

زود رخ تو مشد بر دل ما در دو غم و غصه ما یل ما پهن کردن در سپاس ما شد کج حسرت را بر سر ما کردیده پس از تو حاصل ما شد مهر رحمت ما یل ما اما به پیش مکل ما نگشته طریق سیاحل ما	ای روی نوشیح نخل ما رشتی در رقص تو کردید ای سپید قریش بر ما ای ملک امامت از تو آباد ای نور دیده اسکندریه در آسنگ کون که بر سینه دین را پس نیز نت بر ما شد ز درق دل عشق ما یل ما
---	--

این فواید را که از این دین
 آورده اند از آنکه در این
 دین بجا مانده است
 و از آنکه در این
 دین بجا مانده است
 و از آنکه در این
 دین بجا مانده است

(۱۲۰)

از علم افتاد جان از فرق حسین
 تا ج غمت از سر رخ لا یفاج و
 غافل از آشتی کاخ خامی
 گاش اندر صبح سینه افشاده
 تا سحر گاه قامت طالع
 این گشتی که از دست افتاد جان

این فواید را که از این دین
 آورده اند از آنکه در این
 دین بجا مانده است
 و از آنکه در این
 دین بجا مانده است
 و از آنکه در این
 دین بجا مانده است

این کتب را در کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و از هر کس که بخواهد
 از این کتب استفاده کند
 میسر است.

جای تو اندر بندت بیدار باشد
 جز تو را حسنی در گریه باشد
 بچکست را آب سپهر گریه شد
 جانان بود که از من دست جدا شد
 گشته بدهر نایاب با بھر ما باشد
 شاهیکه لشکرش را صاحب است
 از پیمان جدائی هرگز جدا شد
 دوری ز آل اطهار رسم وفا شد
 بارب ز محرومین پس گزید ما شد
 گو یاز ما خبر دار شیر خدا شد
 فرما در من در اندشت غم از خدا شد

عبس من کجائی ای مهران ادر
 ای مونس خربان سغای غم نصیب است
 در دست اتم کافر شایم ادر
 روز از روز دشمن دستی پاری من
 رفی تو از بی آب آب اندر جانتا
 باید که دست خود را دیگر جان شود
 در وقت منوائی بی بار و آشنائی
 ای صغدر وفا دار در ایندایه تو خوا
 هر کس با اموده دست برادر من
 ما و صبا علی را در دخت خیر کن
 دشمنوار بطحا از بھر آن طایا

این کتب را در کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و از هر کس که بخواهد
 از این کتب استفاده کند
 میسر است.

صامت که روزگارش کرده بغم و غم
 در روزگار کارش غم از غم است

ز سکه خرج جفا کار داشت کرد آرا
 گرفت پندک عداوت بدست چو پند

همیشه دشمن با رو معین اعمار است
 بجز صید دل اهل ملت اطهار است

ز سکه خرج جفا کار داشت کرد آرا
 گرفت پندک عداوت بدست چو پند

این کتب را در کتابخانه
 کتب خطی و چاپی
 در دسترس عموم قرار داده
 و از هر کس که بخواهد
 از این کتب استفاده کند
 میسر است.

دانش کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است

دشمن کوشین در صفات تو کافر	منبت کسی را کسب تو با در و مهره
بود ازل را وجودت معاصر	مقدور دیت چهار عصاره

خامبر معسودی تو قادر و امانا

مهر تو اهل غرور را شده کعبه	مهر بخت سپهر ز امر تو را کعبه
سیر کلک را مشیت تو مرا کعبه	جسده سمع مهشود بهفت کعبه

شاید بختی تو شاه به کعبه

منبت بعضی جلالت تو رسیده	حضرت جبرئیل را محال بریدن
راه تو در من نوشت در روی تو دیده	در سحر از حسله تو گاه ... بریدن

اره محل شد ز طاعت ز کربا

طوطی شیرین سخن شکر سکن از تو	عسل شیده از گل گفت سخن از تو
بوی اسپن از تو عطر با اسپن از تو	صانع صنعت گری که در چمن از تو

سوسن از تو گفت لاله حسرا

طره سوسن ز باغ سعد نور حسن	سوی تو ز کسب کساده دیده چنین
روی شقایق ز جام شوق آتشین	معنی تو حدیثت لفظ ز با حسین

و اگر خط رخسار سبزه شود آفتاب

کاتب پادشاه / کاتب پادشاه / کاتب پادشاه / کاتب پادشاه / کاتب پادشاه / کاتب پادشاه / کاتب پادشاه / کاتب پادشاه

دانش کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است

(۱۶۶)

دانش کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است / در کمال از نور انوار است

در جهان زوق بندگی و کثرت بندگی
 بی نظیر است در حق تعالی
 در حق تعالی بی نظیر است
 در حق تعالی بی نظیر است

در دهر کسرم در پناه لطف تو امن	ارضای الهی حضرت تو بیامین
صانع کوفتی حسدای همیمن	عین پستایش توئی ز کعبه مرکن
مخلص برستش توئی ز مهر زریا	
فقیص تو جانرا اگر بدوزس بند	تن به تنای وصل روح ماند
درک صفات توشت خاک چه بود	قول ترا نطق عقل کل شود
با همه حکمت عالم نعم و لا	
دولت لطف تو بهتر از همه دولت	فضل تو بساب فضل دولت
و اسفانزد حضرت ز خجالت	غرق گناهیم در سپهر عفت
بجز از خود چه داده خوار ز صفت	
هر چه بود عیب و نقص از همه پاک	عین تعاری از فنا و ملاکی
در بر تو ما سوا کم از کف خاکی	مانند خاکم کی از خاک پاک
مانند محاسب خود از حساب هر دو	
این غم آن مستمند عاصی حیران	صدر نشین سر عفت و عصیان
سخرف از راه تو رسم ندیدم در پناه	دل تو مشغول گشته عقل شکران
بشد عقل از سباز زنده پیوست	

بی تو ای پادشاه عالم
 چون دریا با حلقه است
 در این سبزه گلستان
 ای خدیو بی تو
 نوزخهای تو
 در دهرها بر خاست

(۱۷۶)

ایان ز بسندی که من خرم زنده
 در میان پرده کزین کسب
 در دهرها بر خاست
 در دهرها بر خاست
 در دهرها بر خاست

اولی در همه کس
 اولی در همه کس
 اولی در همه کس
 اولی در همه کس
 اولی در همه کس

این کتاب از نظر نگارش و تدوین بسیار دقیق و بی نظیر است و در این کتاب به بیان احوال و مشایخ و اولاد آن بزرگواران پرداخته شده است.

این ذات و صفات حضرت با	درین اشیا روح ساری جاری
از دم سبزه بحر معجزه کارس	شق فر کرد تا که در شب تاری

مشهور کند روز ختم کا فرمود

ایده در دفتر تو ختم رسالت	آده از کبریا ز شرط جلالت
کار شفاعت بعد از تو حواله	قرب ترا طالبیم که در همه حالت

کوی تو ختم بر این جنت موجود

ای سبب بود حسن بود وجود	نت تفاوت میان غیب و بود
زندگی کائنات جمله وجودت	ساخت ز اول وجود عرش بود

شاهد حق را با سودا می شود

حاشم شهباز دست نص کشاده	بهره صامت ز فصل کرده زیاده
هم بدلم مهر تو در عصمه نهاده	هم بکفیم آتش بارانج تو داده

سگر ز بخت بلند و طالع مسعود

مسمط غزا در شرح حدیث کساء

سزاگرت هست سر سوار تویی	کز لطف خداوند تبارک و تعالی
بر آل کساء اده حسین زبده الی	و اندر سیرشان بهت در سر لای

این کتاب از نظر نگارش و تدوین بسیار دقیق و بی نظیر است و در این کتاب به بیان احوال و مشایخ و اولاد آن بزرگواران پرداخته شده است.

این کتاب از نظر نگارش و تدوین بسیار دقیق و بی نظیر است و در این کتاب به بیان احوال و مشایخ و اولاد آن بزرگواران پرداخته شده است.

(۱۷۹)

این کتاب از نظر نگارش و تدوین بسیار دقیق و بی نظیر است و در این کتاب به بیان احوال و مشایخ و اولاد آن بزرگواران پرداخته شده است.

چون در این سخن از بزرگان نام برده اند
 و در این سخن از بزرگان نام برده اند
 و در این سخن از بزرگان نام برده اند

کی باب بیرون حسین من تناس	این بود خدای من وقتی تو را احباب
کاشمیر حکمران و سلطان طیب است	کردند جدا شد زمش دیده پر غم
از غم بدو ای باب که مادیه همین	از خون حسن کیسوی خود ساقم و کین
سعد بود چنین فاطمه را ختم نشین	تو چو دگر کسو نهار گشت و نگارین
تاسخ کنم ریش خود از خون من کین	صامت زن افتد در جان بخت نام
در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوٰه و السلام	
ساقی ز جای خیر فصل کس است	چون طلعت نگار عالم نگار است
می ده که چشم دی اندر فرخ است	برخت سلطنت سلسله استوار است
کشش طرب فرا چو زوی ما است	جیش فرح نمود شجر صفت خط
یا قوت جان من یا قوت جان ساق	لعل روان من لعل روان ساق
آرام جان من آرام جان ساق	یعنی شراب است چون در خوان ساق
جان جهان من جان جهان ساق	خرد سال را در رکن ز خون طلق

کاشمیر حکمران و سلطان طیب است
 کردند جدا شد زمش دیده پر غم
 از غم بدو ای باب که مادیه همین
 از خون حسن کیسوی خود ساقم و کین
 سعد بود چنین فاطمه را ختم نشین
 تو چو دگر کسو نهار گشت و نگارین
 تاسخ کنم ریش خود از خون من کین
 صامت زن افتد در جان بخت نام
 در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوٰه و السلام
 ساقی ز جای خیر فصل کس است
 چون طلعت نگار عالم نگار است
 می ده که چشم دی اندر فرخ است
 برخت سلطنت سلسله استوار است
 کشش طرب فرا چو زوی ما است
 جیش فرح نمود شجر صفت خط
 یا قوت جان من یا قوت جان ساق
 لعل روان من لعل روان ساق
 آرام جان من آرام جان ساق
 یعنی شراب است چون در خوان ساق
 جان جهان من جان جهان ساق
 خرد سال را در رکن ز خون طلق

ایدهای او تمام در علمش بود
 از بس که با او گفت و گاو
 از بس که با او گفت و گاو
 از بس که با او گفت و گاو
 از بس که با او گفت و گاو

کجای بود جان زانوقت که
 کجای بود جان زانوقت که
 کجای بود جان زانوقت که
 کجای بود جان زانوقت که
 کجای بود جان زانوقت که

برکل جت و بس بر چه شیخ و سا	هم روح امان هم مالک ارفا
زینت و دراب یعنی او بر	هم مایه نشاط هم باعث نشاط
به طلس سپهر عطف سر او من	فقال یارقین سوزان شعاعش
مخز و بیطنی است از قدر خاقش	صدق و صفای نهان اندر صفای
نمود و او که خواند مخلوق خاقش	حسناق و خلق را کعبه در وسط
فرزین غم را روزی که زمین کند	عرصه نسیم و دود هر کس کند
کل جهات مات از کفر و دین کند	بهرق و سواد بر صحن زمین کند
بر شاه و بر وزیر هر از کس کند	دوران بدست اوست چو نموده در
ای حسن بن حسین از دست شیخ تو	حلال مشکلات طغش طبع تو
فباغش بگردگان کف فریب تو	طغش است عمل کل نزد شیخ تو
چون روح در سام عطر شیخ تو	بوی تو جان تو است چو ساده در

(۱۸۲)

عظمت رسول که غم باب
 عظمت آن که خلاقان است
 عظمت آن که سراج است
 عظمت آن که در دیده حسین
 عظمت آن که در پیش و پیر او دل است
 عظمت آن که در کتب است
 عظمت آن که در آثار است
 عظمت آن که در قلب است
 عظمت آن که در جهان است
 عظمت آن که در کتب است
 عظمت آن که در آثار است
 عظمت آن که در قلب است
 عظمت آن که در جهان است

ای که در کتب است
 ای که در آثار است
 ای که در قلب است
 ای که در جهان است
 ای که در کتب است
 ای که در آثار است
 ای که در قلب است
 ای که در جهان است

باجه پنهان

بسیار خوش است و بسیار خوش است

جای پنهان

جای پنهان

این علم بر حسین با تبر بجا نود و ...
آزردی مصطفی چونت جان نود

این انعام اگر در هر سال ...
صامت و میگذشت بر ما ازین

در مدح حضرت امیر المومنین علیه السلام

در شعبان گذشت و گشت عثمان
ایگزیل خوان من عشقزل بر خوان

شور غم سود داده که

که چنان حسره که چنان با قبایل
ز غم روزگار فارغ عالی

صوم خود در از می کنیم اقطا

دو سه روزی بر روزه مانده که باز
حالی از پی و کلوخ اندازد

تا رکاب کسی در یکبار
ایچان مست کن مرا از پی

که شود صوم من هستی طی
با دوف دعود در بطون

(۱۸۳)

جای پنهان

جای پنهان

جای پنهان

<p>دینک خورشیدی کرم و ملازمین یعنی از هیچ رسول باطنی باطنی زنده گانی از پند زلال که تکمیل اصول علمه بر پند زلال با تجسس و مرموزی با پند زلال شکره لبش از دل و در پند زلال بر لای حیدر پند ای پند زلال</p>	
<p>آنقدر چشم از غنا جوان کاورده سیکردی چون چاه و نرسن تو بگو</p>	<p>شیرین سعد زور سینه با کس نشانی کی نمود ریاب فاسر که از جور خانی</p>
<p>رژمین قناد از زمین بر کشید از دل طبعان شد برادر زاده است محروم از این جهان</p>	<p>تا که زنده است جان رحیم صد کرد چون ستم با ستم نه بگرد آید</p>
<p>رایبر ابر قائل قاسم میدان است شیشه امده فاسر عاقبت آمد بسنگ</p>	<p>شاهرا از ناله قاسم برید از جبهه شد بروی نقش نودا نادوی مخلو خجک</p>
<p>یک شش نه با بال فرقه خنام شد دل هامت بوقت مصطفی از عکاس</p>	<p>مخرو ز مداحی اهل بیت نصیحت علیهم السلام نادره خان در بدن مادر من لطف عالم نصیحت منصف ز سوز نصیحت ماه و سیاه محسوس کردن فضائل اشرف کمال</p>
<p>روز دست ملاح اولاد رسول به عالم منت از دراکه میمون و مبارک که خالم</p>	<p>در مدغم عزاج قرب که با داسکم طی حرد سس اکنون با سید کانی داده طی</p>

چگونه خاک استخوان نثر با یک
 چون سنگ کوی طوفان ز جبهه
 ایمن از حرد و خسته از سربل و کوی

(۱۸۸)

با دلم آمد سیم خاندان کینا
 آرزوان کافا و از زمین کینا
 دست خنجر شدید شیخ فین کینا
 بی زمین نهاد باز ای کینا
 گفت کی صبح شامی کینا
 شکر لطافت زوایا کینا
 سز و خاروی کینا
 سز و خاروی کینا

کنده اندر باد اندر گردش ز پند بود	شد مسافر چون بخت زیند بار برالم
بازبان حال میفرمود با باد حسرت	کی صبا ز درضا اندر دیده کن گذر
کو ندارد درضا باب غریب نوکر	روی بالین بدر یکدم قدم نه ای بر

در نگاه و اسپست کن مرا فایز زغم

داد در بعد از چون جان آن امام نامراد	چار تن حال آثار درون سیر شاه از غنا
حبت حق را بر روی زرد بانی جای داد	شعبان پاک طینت جمع گشته از زود

تا برفت دهن کردند آن امام محرم

داد از مظلومی نو باوه حسبه الامام	زاده ز پیر حسین مبین شده کام
شاه ذریع از غنا کر ظلم بر جهان شام	در زمین که طاکر دند های حرام

بکشش در اما مجال سیر سبحان از غم

شهر پدین بالی عشان چشمش	بجمل پدین از ادا سخت و نیکو
ساربان از بند دستش چون بند زر	صامت از بهر فرایش خامه و دگر

اد کده اندر مصیبت زره بر لوح دلم

در مدح حضرت امیرالمؤمنین علی السلام

تا چو است اول دیده میدود
چو سینه سپری می برود
چو سینه سپری می برود
چو سینه سپری می برود
چو سینه سپری می برود
چو سینه سپری می برود
چو سینه سپری می برود
چو سینه سپری می برود

سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود

(۱۹۱)
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود

شده در دست در اول قیام
از آنجا بود اندر او جا
نام و نام که زینت صفحه خانه
کرده ام که از این صفحه خانه
عالم که در این صفحه خانه
که در این صفحه خانه
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود
سینه سپری می برود

دانش از راه دولت حضرت بود
 از کف دریا نوزد جهان بود
 از برای دستانش از دود
 از برای دستانش از دود
 از برای دستانش از دود

ای زنده طایفه در دین بود
 در که ای از که ایمان در دست
 در که ای از که ایمان در دست
 در که ای از که ایمان در دست

خاک شد از	حسب کینه است	خند و عفت کندان کس نخواهد
باز گاری بدو لم از لطف او شد	ما را از رحمت درده در اندر ما را	بسی در کله ام از مهر جو منتهاست
از شقاظها می نازت ای سبک داد	خازد احسان وی ما هست می ما را	فست از آرزو ز کارت اینجا شد
شیرین شاهی که چون شیر پران کرد	او خنک مهر حنک و سکر کف رقا	رنگ سرخ سرکش ترا همچو گاه زرد
تا بغش کرده جسم کا فر دم سپرد	سرودی که سروری بخنده بر او زد	بهر ابراهیم از آذر بود و کج در دور
دیر در بر شکرین کرده چو کوره شکر	دست سخن بهما شرامی از نکت نکت	هم سردی است او را اگر شود ما مرد
دست سخن بهما شرامی از نکت نکت	دست ذات بهما شرامی از نکت نکت	کرده ما ابطال باغ دو سر در حنک

(۱۹۲)
 تا بود از بهر دولت ماه و سال
 تا بود از بهر دولت ماه و سال
 تا بود از بهر دولت ماه و سال
 تا بود از بهر دولت ماه و سال

از دین علم با این عالم اسلام
 از دین علم با این عالم اسلام
 از دین علم با این عالم اسلام
 از دین علم با این عالم اسلام

بندگان از غنای تو بیچاره گردیدیم
 سر با تو میگردانیم و دست از تو برافشانیم
 در آرزوی جنت و بهشت و بهشتیان
 در آرزوی جنت و بهشت و بهشتیان

ای ده هفتاد سالگی بیست و نه سالگی ای سزاوار ما مگر کافور چو سبیل	پیش و طرب حرف بود وقت کمال کوی سانی و کوی ساغر و کوی مطر و دریا
از قهقبر کرده عزل گنگ کجاست اندر سکرستان شده طوطی سکرخانه	وز باغ رسد ناله مستری نغمه چون غزل شودیده خوشش از یک کفر
از سره در سرفا شوق طعنه سارنج چو عقیق بودش شور و نو کار	
در فیض کف اربین بخشش بی حد پر کرد مرا این حد اغبر ز زربند	کز جوهری قدرت خود قادر بر یافت و در و لعل و گهر ز مردود
حق ما در کف اربین از نظر بد از حد مطر اشد و از سکه منشاء	
سوسن چمن اندر چمن حد اعلی آتش که نهد بهشتان از سرشانی	گر ناست سکر نغم نامت نامی هر دژه به جود و کرمش و ادکوی
چیز نمی آفریسته از ماه نای خلاق سفید و سبزه و سبز و نخل	

از غنای تو بیچاره گردیدیم
 سر با تو میگردانیم و دست از تو برافشانیم
 در آرزوی جنت و بهشت و بهشتیان
 در آرزوی جنت و بهشت و بهشتیان

(۱۹۳)

از آن بعد بود که می گویان
 در آن روز که از آن روز
 از آن روز که از آن روز
 از آن روز که از آن روز

شیخ شمس از روی حاشیه
 مقصود از این حدیث در عرض ما

قدیل ملک را همه در مار کس مار
 حریفان را در او منسحل و منقطع

پس سید سما که از شرط توفیق
 در زهد و بندگی در اقصای شهر

با نفس همه غریب می و محب
 زود و شکران ز علما در زود

پس سخن علم نبوی حضرت ما
 بر شمع نمی از دل جان حافظ

از شیخ زمان بر همه کس نکالت فایز
 در سانه بر سر سلطنت مسلط

پس حضرت صادق لیسالی محمد
 چون داد خود واحد و چون داد خود

سخنان طوائف در او شایسته
 مفتاح لغز و نامی دین مایه سطر

این کتاب را در آن روز که
 در آن روز که از آن روز
 در آن روز که از آن روز
 در آن روز که از آن روز

در آن روز که از آن روز
 در آن روز که از آن روز
 در آن روز که از آن روز
 در آن روز که از آن روز

بانی نامی است زنده اولاد
 فانی مکان صفت پای
 بودن فضا بود بهضای
 اطلاعات قدیغاده برای
 کرامی زود کار بسیار
 بودن صفت صفت پای

بنا کرد از آن صفت پای
 که کلمات از بند کلام
 که فصل از صفات کلام
 چه کلمات از صفات کلام
 چه کلمات از صفات کلام

که هست وجه الهی بخت او جسم	اه صفا علی و آرد عینه
سر الا علم جسم لافه	ز فقه گذشته حل و قایل شکله
گرفت بازوی او شد سیر و پذیر	شهی که اندر قدر جسم کرمی پذیر
که کرده بر نوستان خدا علی و پذیر	نمود بر کائنات همه صغیر و کبیر
صلای شاد و پرده تمام بر ما پیر	که هیچ شیخ از این مقام خوشتر این پیر
بهستی است و خاک که حلقه تار و تار	چو شد نقش پذیرار داده کرد کار
زمن شود مستقر زمان شود بر خاستار	که معنی کنت و کز نشود به حسیل گار
نهان از جسم را کند همان کس ما	شده از وجود علی سینهش فاعله
وجود او داد و جو سخر نمودی تقیما	و جورا کرده ممکن اندر لیا پس
سنان کن مکان بی سو حاصل سنان	بوم سانش که دادند و خدار پس
گفت ایجاد را عفاست او عفاست	عرد پس اسام را اطلاقش بر سله

(۱۹۶)

نامی جان حسن کف با کلام
 صفت شاد و از صفت چو صفت
 جان کوفیان بر دوزارگاه
 بخت می کنند که مانده اسم بر
 کلام بی خبر خواب جای کلام

زاد نفی شکی شاد و بر کلام
 زانکه این کلام است از کلام
 که با این کلام است از کلام
 که با این کلام است از کلام

خورشید و ماه تابان که در آید از این زمان در این شهر و دیار با این دولت از این روز که در این وقت در این شهر و دیار با این دولت از این روز که در این وقت	
مردان و پسران آن خلق است	چو صف کردگار گرفت بر اوید
دلی غنا و آفرین کنان است	که از کمان برگشا دزدان کنان
چو خلق آن سر زبان درید سرحد	بیازوی شاه کرد گوی او دار خود
بجزده لب برگشا که در دستم آرزو	شوم بر راه بدر ز خون خود سرخرو
سومی بلخ جان شدم روان کجا بود که تا بصانت دینم روز محشر صید	
در مدح کسندۀ در خیمه غلبه اهل اسلام مدراج حضرت زانما شام بدین ملک	
ای کشور هستی را از صبح ازل ملک	در درخش خدیو کل در جوش علی د
دیده استد بانی تو بانی همگی ملک	از تو بصری آمد موجودی بر بعد دم
تا ذات بر ایزدان از پرده در آورده	وز است رخانی همچون پرده در آورده
آنگونه که خود اعلی است نام تو علی کرده	تو مالک و مالک تو خواجده و ما برده
تا قطعه و نور کار تو حاکم و ما محکوم اسرار لیدر تو مطلع و تو مسدود	
ای صاحب کرمی که در این شهر در این شهر و دیار با این دولت از این روز که در این وقت در این شهر و دیار با این دولت از این روز که در این وقت	

(۱۹۲)

در باره ای اطفاالت شاه سعادت
 طفلان حینت را از لطف رخسار
 بر روی غریبان روی از مهر سعادت
 از زلف و کجاست رخسار سعادت

مرغان بود در آسایه بدن کرده
 پر خون سپیدی برنی از رنگ رخسار

گداز که گیرد سر چادر در سر کلوم
 اهل حرم خود را در کوفه بسین حسین
 در کوفه در اندازد در بدری گریان
 با آنکه تشنه هر که بچکله که در درون

از بیکه حرم خود در حرم حیان رخسار
 بر پشت شتر حریان اندر سر سازد
 باخته یکی گوید بسدر اهل روم
 برایه عیال از اسبند با لایس
 خواجه بخت باشد در گوی تو ما و پیش

در مدح حضرت موسی الرضا علیه السلام
 از قرب حور است شاد نهادل همهم
 در مدح حضرت موسی الرضا علیه السلام
 از قرب حور است شاد نهادل همهم

در مدح حضرت موسی الرضا علیه السلام
 از قرب حور است شاد نهادل همهم
 در مدح حضرت موسی الرضا علیه السلام
 از قرب حور است شاد نهادل همهم

در مدح حضرت موسی الرضا علیه السلام
 از قرب حور است شاد نهادل همهم
 در مدح حضرت موسی الرضا علیه السلام
 از قرب حور است شاد نهادل همهم

(۱۹۸)

در مدح حضرت موسی الرضا علیه السلام
 از قرب حور است شاد نهادل همهم
 در مدح حضرت موسی الرضا علیه السلام
 از قرب حور است شاد نهادل همهم

تا از آینه در کجاست خندان جانان
 چو سپید است خندان جانان
 چو سپید است خندان جانان
 چو سپید است خندان جانان

لاکن فلاحی لغت دست لکنوده	ساز چون موسی از اهل ساز روز
نام ده رسته اوصاف چه مضمون	
شخصی که غریب لغت باشد معروف	
عالم خاص اصحاب که فخر است نام	که از من سر در جاه و سبیل و مقصد
ذات او شده به صفات شایسته معیار	بوست در عالم کن از همه جا بر همه کجا
بای سجد تو ای چو صد ای سجد	
امر کل او امر چو صد او در	
ایت با بهره لطف خدای عظیم	صحت قاطعه تمنای اصناف است کم
کعبه ایل و قازیب و صفا فخر خرم	پیش ایشان سدا از نیکو رانی دم
هر دو کرده بدنامی طاعت تو ام	
مهر و در نایاب این حروف آرزو	
ای عباد الله در ملک عبودیت نام	غیر شخص تو نمرده هست ز ما بی نام
ز عبودیت در ملک در حقیقت راه	محرم راز خدایان همه هست کراه
نزد خداوند است ارم بخداوند راه	
که ملاقات کند در عقل از راه	

بجز این که در این عالم
 جز این که در این عالم
 جز این که در این عالم
 جز این که در این عالم

(۱۹۹)

ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم
 ای که در این عالم

